



## تشیع و تحول!

نمایشات «انتخاباتی» که حکومت اسلامی با حضور عده‌ای از عوامل شناخته شده خود در رأس هرم سرکوب به راه انداخت به پایان روند «قانونی» خود نزدیک می‌شود. تا چند روز دیگر شورای نگهبان جمکران می‌باید رأی نهائی خود را در مورد این «انتخابات» صادر کند. در چارچوب آنچه تاکنون تحت عنوان «واقعیات» انتخابات از مجاری «قانونی» ارائه شده، ریاست جمهوری احمدی‌نژاد گویا غیرقابل بحث خواهد بود! اینکه شمارش دوباره ۱۰ درصد آراء کار را به کجا می‌کشاند، بجای اینکه نوعی استفهام تلقی شود، می‌باید به عنوان یک موضع‌گیری استراتژیک مورد تحلیل قرار گیرد. چرا که این ۱۰ درصد در کنار دیگر «آرائی» قرار خواهد گرفت که نه شمرده شده، و نه شمرده خواهد شد. فراموش نکنیم که مشکل حکومت جمکران نه آراء مردم است، و نه تعداد این آراء؛ مشکل یافتن راهی است جهت تداوم رژیم سرکوب و چپاول.

کشورهای اروپای غربی دست در دست هیئت حاکمه جدید و «دمکرات» آمریکا قصد آن داشتند که با بیرون کشیدن میرحسین موسوی یک نوع «حماسه» نوین دوم خردادی به شیوه «سیدخندان» به راه بیندازند. اینکه سهم واقعی ملت ایران از چنین «حماسه‌ای» چه می‌توانست باشد، جای بحث ندارد. کارنامه ۸ ساله سیدخندان به صراحت نشان می‌دهد که در عمل و تئوری «اصلاح‌طلبی» با چه دیواره‌هایی در بطن حکومت اسلامی برخورد خواهد داشت. فروافتادن در



توجیهاتی ایدئولوژیک که هم حاکمیت اسلامی را دست‌نخورده می‌خواهد و هم اصلاح‌طلبی را پیشرو و مترقی، و کشور را درگیر روند سیاست‌بازی‌های «علی‌خواجه - خواجه علی» می‌کند، طی دورهٔ سیدمحمد خاتمی تجربه شده. جامعهٔ ایران دیگر پای در این باتلاق متعفن نخواهد گذاشت.

آن‌ان که با جدیت در بوق این به اصطلاح «انتخابات» می‌دمیدند، و مردم را به شرکت فعال دعوت می‌کردند، به عقیدهٔ ما متعلق به جناح‌های مشخصی‌اند. یا صریحاً نانخورهای محافل استعماری‌اند و فقط «به فرموده» عمل می‌کنند، یا بازماندگان خیل «ایده‌آلیست‌های» کوردل شیعی مسلکان در صدر «انقلاب اسلامی‌اند» و هنوز اسیر آتش عشق علی و حسین، ترجمان احساسات کودکانهٔ امثال شریعتی و مطهری باقی مانده‌اند، یا جماعتی‌اند که از وحشت دیکتاتوری «کمونیست‌ها» و یا بازگشت سلطنت، یعنی چپ‌افراطی و راست‌افراطی، به حکومت آخوندجماعت به صورت «زیرجلکی» رضایت می‌دهند. به هر تقدیر الهامات اینان هر چه باشد، در یک اصل تردیدی نیست؛ صحنه را بکلی باخته‌اند! بهتر است بجای سببه زدن در لولهٔ زنگ‌زدهٔ تفنگ حکومت اسلامی دکان دیگری بیابند.

اصلاح‌طلبان حکومتی، طی چند روز آینده می‌باید ارتباط تشکیلاتی خود را با مراکز ثقل حکومت «نظامی - اسلامی» مشخص کنند، و وعدهٔ «بازشماری» آراء که از طرف مقام‌معظم و نوحه‌خوان‌های شورای نگهبان مطرح شده، در واقع فرجه‌ای است زمانی جهت دستیابی به این «ارتباطات نوین» و تعیین چند و چون آن‌ها. اینکه امثال کروبی و موسوی از این «بازشماری» در چه شرایطی سر بیرون خواهند آورد، دیگر برای بسیاری از قشرهای اجتماعی در ایران بی‌اهمیت شده، کاندیداهای ریاست جمهوری در عمل ثابت کردند که بیشتر از آنچه امین آراء و تمایلات اجتماعی توده‌های مردم کشور باشند، دست‌نشاندهٔ حکومت و تشکیلات سرکوبگراند. هر چند این نتیجه‌گیری بسیار زودتر از این‌ها می‌توانست به منصفهٔ ظهور برسد اگر برخی قلم‌به‌مزدها دست به انحراف افکار عمومی نمی‌زدند، و مردم کشور را به بن‌بست شرکت فراگیر در این «انتخابات» نمی‌انداختند. با این وجود، بن‌بست کذا امروز دیگر دامنگیر ملت نیست؛ تکلیف ملت با این حکومت به دلیل همین بن‌بست بیش از پیش روشن شده، این بن‌بست به معنای واقعی کلمه گریبانگیر حکومت شده است.

حمایت‌های فرامرزی از حکومت اسلامی، و زمینه‌سازی جهت برگزاری «انتخابات» جمکران که طی آن قرار بود با تکیه بر «حضور فرضی» بیش از ۸۵ درصد واجدین شرایط، «تاجگذاری» میرحسین موسوی در مقام ریاست جمهور نقطهٔ بازگشت به «خط‌امام» و «ارزش‌های جاودان» اسلام در سیاست روزمرهٔ کشور ایران شود، در عمل به آب گوزیده. این «حضور» فرضاً فراگیر

به نفع احمدی‌نژاد مصادره شد و آتش‌بیاران معركةٔ عموسام نه تنها جان تازه‌ای در کالبد «خط‌امام» ندیدند که امام‌شان را از وضعیت نیمه‌جان به جسدی متعفن و پوسیده تبدیل کردند. خلاصهٔ کلام پتکی که قرار بود بر فرق ملت ایران فرود آید، تبدیل به استخوان شد و در گلوی حکومت‌های غرب و آمریکا افتاد. احمدی‌نژاد که چهارسال پیش، فقط برای جنگ‌افروزی و مفت‌گویی توسط همین آمریکائی‌ها از صندوق‌ها بیرون کشیده شده بود، امروز می‌باید در کنار آقای اوبامای «دمکرات» نقش سرنوشت‌سازی در حیطةٔ منطقه‌ای نیز ایفا کند! خلاصهٔ کلام اگر موضع احمدی‌نژاد به عنوان رئیس جمهور مورد تأیید نهائی قرار گیرد، دیر یا زود می‌باید منتظر مذاکرات آقای اوباما با ایشان نیز باشیم! و دلیل هیاهوئی که آمریکائی‌ها به راه انداخته‌اند، فقط این است که به نحوی از انحاء بر «شمارش» کذائی آراء تأثیر گذاشته آبروریزی‌های سیاسی را که نتیجهٔ اعمال ضدبشری‌شان در ایران است به حداقل برسانند. ولی مشکل می‌توان برای بن‌بست واشنگتن در ایران چاره‌ای جست.

ماه‌ها پیش در مطالبی که در همین وبلاگ آوردیم خاطرنشان کردیم که دیپلماسی روسیه در مرزهایش کاملاً شناخته شده است. روسیه نمی‌تواند از به قدرت رسیدن یک دستگاه استعماری که اسلام را وسیلهٔ تهییج افکار عمومی و آشوب‌های اجتماعی کرده در عمل حمایت سیاسی صورت دهد. حضور اوباش جمکران چه در هیئت‌های «خط‌امام» و چه در ظواهر «اصولگرایی» در مرزهای روسیه یک خطر بالقوه تحلیل می‌شود، به همین دلیل نیز واشنگتن حاضر نیست از این اهرم اعمال فشار دست بردارد. و شاهدیم که به عناوین مختلف آمریکا اوباش جمکرانی را به صحنهٔ سیاست کشور می‌کشاند، و به آتش عواطف «مذهبی» و هیجانات دینی و اسلامی در سطح جامعه دامن می‌زند.

عکس‌العمل امروز دولت روسیه در برابر آنچه «تقلب‌های انتخاباتی» عنوان می‌شود، کاملاً منطقی است؛ و نهایت امر به یک نتیجه‌گیری کلی منجر خواهد شد. یا آمریکا و انگلستان حاضرند با کنار گذاشتن گزینهٔ «اسلام‌پروری» و طالبان‌سازی زمینهٔ رشد جنبش‌های انسانی و اومانیستی را در منطقه فراهم آورند، یا اینکه در صورت حمایت از طالبانیسم، رؤسای جمهور ایالات متحد و جنتلمن‌های انگلستان می‌باید عملاً با بدترین «انواع» آن در سطح جهانی و در انظار عمومی معشور شوند. این همان صورت‌بندی‌ای است که امروز بر روابط میان آمریکا و انگلستان با حکومت اسلامی سایه افکنده.

آمریکا ترجیح می‌داد یک جنایتکار «تطهیر شده» به نام میرحسین موسوی را با آنچه «۸۵ درصد حمایت مردمی» معرفی می‌شد، از صندوق‌های شکستهٔ

انتخابات جمکران بیرون بکشد تا بتواند روابط بین‌المللی خود را با حکومت اسلامی به سطح مطلوب ارتقاء دهد؛ این گزینه امروز می‌باید با احمدی‌نژاد، همان پسرکی که قرار بود اسرائیل را از روی صفحهٔ جغرافیا پاک کند، و امروز یک متقلب و سرکوبگر شناخته می‌شود، عملی گردد. و مطمئن باشیم که آمریکا تا چند صباح دیگر روابط خود را با همین احمدی‌نژاد علنی‌تر کرده، آخرین مرحله از آبروریزی‌های بین‌المللی را نیز طی خواهد کرد. آمریکا که برای جلوگیری از آشکار شدن روابط جمکران با واشنگتن تمامی تلاش خود را طی سی سال گذشته به خرج داده، به دلیل بن‌بست‌های سیاسی سعی کرد این حکومت را از نو «مشروع» نموده، با اصلاح‌طلبان نردعشق ببازد؛ پس از شکست پروژهٔ «انتخابات ۸۵ درصدی» این عشق‌ورزی‌ها می‌باید با احمدی‌نژاد و خامنه‌ای صورت گیرد!

ولی تا آنجا که به ایرانیان مربوط می‌شود قضیهٔ حکومت اسلامی قصه‌ای تمام شده است. امروز بلندگوهای مغرب‌زمین هر یک «اصلاح‌طلبی» و آخوندهای به اصطلاح «قابل معاشرت» را به نحوی در بوق گذاشته‌اند، ولی دیری نخواهد پائید که این حمایت‌های سیاسی به پایان خود نزدیک شود، چرا که اقبال این قشر زالوصفت در میان مردم رو به افول گذاشته. و فقط در چنین مقطعی است که جنبش‌های اجتماعی و مدنی می‌توانند در خیزش‌هایی تعیین‌کننده بساط «دین‌باوری» و دین‌خوئی را از حاکمیت بزدايد. شاید برای بررسی چند و چون این «دین‌باوری» نگاهی به تحولات اجتماعی ایران در این مقطع ضروری بنماید.

می‌دانیم که طی تمامی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی که در کشورهای جهان رخ داده، و صحنهٔ روابط اجتماعی و فرهنگی را دگرگون کرده، یا بهتر بگوئیم در تمامی «انقلابات» تعیین‌کنندهٔ جهان حذف بنیاد مذهب از فضای سیاسی یکی از اساسی‌ترین شق‌ها و گزینه‌ها بوده. بنیاد مذهب به عنوان مهم‌ترین تکیه‌گاه سلطنت استبدادی و سنتی هیچگاه نتوانسته در عرصهٔ تاریخی با جنبش‌های رهائی‌بخش از خود همگامی نشان دهد. این اصل در نخستین و پایه‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر یعنی انقلاب کبیر فرانسه، به صورتی بسیار چشم‌گیر قابل رویت است. در انقلابات دیگر، حتی جنگ‌های استقلال ایالات متحد از امپراتوری انگلستان نیز نفی بنیاد مذهب پیوسته نقشی تعیین‌کننده داشته. و در انقلابات معاصر یعنی بلشویسم، مائوئیسم و کاستریسم نفی بنیاد مذهب یکی از برجسته‌ترین و اساسی‌ترین لایه‌های جنبش سیاسی بوده.

با این وجود، پس از گذشت یکصد و پنجاه سال از نخستین جرقه‌های انقلاب مشروطه در کشورمان، جامعهٔ ایران هنوز آنطور که باید و شاید تکلیف خود را با بنیاد مذهب روشن نکرده. این تذبذب و دودلی می‌تواند از دیدگاه‌های متفاوتی به تحلیل و بحث کشیده شود. در این تحلیل نخست می‌باید از طبیعت «نامتعارف» مذهب شیعهٔ اثنی‌عشری نام برد. از نظر تاریخی مذهب شیعه ویژگی‌هایی از آن خود دارد؛ ویژگی‌هایی که شاید دیگر فرقه‌ها و مذاهب از آن برخوردار نباشند. این مذهب فی‌نفسه نتیجهٔ اختلاطی است از تاریخچهٔ اعتقادات زرتشتی با دین تازیان، و در جامعه‌ای که ناسیونالیسم ایرانی هنوز خود را از حملهٔ تازیان «زخم‌خورده» تلقی می‌کند، وابستگی به یک مذهب ویژه که به تدریج تبدیل به نمادی از مبارزه با تازیگری شده، خود مشکل‌آفرین خواهد بود. این مذهب تبدیل به پایگاه و تکیه‌گاهی برای ایرانی‌گری شده.

با این وجود اگر مذهب شیعه در چارچوب تبلیغات گسترده، مذهب «اکثریت مطلق» ایرانیان معرفی می‌شود، آمار واقعی آنقدرها هم به این مذهب «اکثریت» نخواهد داد. با در نظر گرفتن تعداد روبه‌افزایش «لایک‌ها» در شهرهای بزرگ، و با التفات به این اصل کلی که سنی‌مسلك‌ها بیشتر در دهات و شهرهای کوچک - مراکزی که دین‌خوئی بیشتر رایج است - متمرکز شده‌اند، امروز به جرأت می‌توان گفت که در «اکثریت» قرار دادن شیعی‌گری فقط یک موضع‌گیری صرفاً تبلیغاتی است. شیعه‌گری در تاریخ موجودیت‌اش، هیچگاه، حتی در تاریخ معاصر ایران، در موضع اکثریت و قدرت نبوده. این مذهب برای حفظ موجودیت خود پیوسته در جنگ با دیگر ادیان و مذاهب قرار گرفته، و همین «جنگاوری» مدام برای این ساختار فکری و قرون‌وسطائی نوعی «هم‌عصری» (کانتیمپرانیتی) به ارمغان آورده. البته این هم‌عصری از ابعاد فلسفی و نظری برخوردار نیست، فقط در راستای ارتباطی صرفاً سیاسی و کارورزانه قرار می‌گیرد که هدف اصلی آن حفظ موجودیت است.

اربابان «مذهب شیعه»، همان‌ها که در این وبلاگ آخوندجماعت می‌نامیم، بخوبی از نقاط ضعف فوق آگاه‌اند، و به همین دلیل پیوسته تلاش کرده‌اند که با توسل به جنبش‌های اجتماعی، فکری، ناسیونالیستی، خلقی، و ... و همزمان از طریق بهره‌گیری از محفل‌بازی و ساخت و پاخت با قدرت‌های فرامرزی، در جنگ‌های خود دست پیش داشته باشند و از حمایت قدرت‌های سیاسی داخلی و خارجی نیز بهره‌مند باقی بمانند.



این ویژگی‌ها در بحران‌های سیاسی کشور که طی یکصدوپنجاه سال اخیر به عناوین مختلف به منصه‌ظهور رسیده، نقشی فراگیر ایفا کرده. بنیاد شیعی‌گری، هم ارتباط اندام‌وار خود را با دربارها و دولت‌ها و قدرت‌ها حفظ کرده، و هم به دلیل «جبونی» و عدم اطمینان از مواضع خود در بطن قدرت سیاسی، پیوسته سعی در باقی ماندن در بطن تحركات اجتماعی داشته. به همین دلیل، طی این مدت شاهد نوعی دوگانگی در عملکرد این بنیاد هستیم. و در این میان شیعی‌گری حتی تلاش کرده تا نوعی «روشنفکری» نیز در کشور جهت به ارزش گذاشتن پایه‌های «دین‌خوئی» خود ابداع کند. البته نقش قدرت‌های استعماری در این میان قابل چشم‌پوشی نیست، ولی اینان از زمینه‌هایی بهره‌برداری می‌کنند که موجودیت و واقعیت دارد.

طی تاریخ معاصر، تضادهای بنیاد مذهب شیعه با جریانات فکری، سیاسی و حتی صنعتی و تجاری پیوسته تحت عنوان تلاش قدرت‌ها برای «مذهب‌زدائی» در ایران معرفی شده. و این مذهب با تکیه بر لایه‌های «ناسیونالیستی» ویژه خود، به تدریج «میدانی» خصوصی از روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و ... در حیطه «حلال» و «حرام» نیز برای خود می‌گشاید، و به این ترتیب قدرت سیاسی را که پیوسته در ایران سرکوبگر بوده به مصاف می‌طلبد. این روند در اواخر سلطنت پهلوی به اوج خود رسید، و مقاومت در برابر «مذهب‌زدائی» فرضی که پیوسته از جانب قدرت‌های بزرگ و تئوریسین‌های مختلف بر بنیاد مذهب شیعه می‌تاخت، نهایت امر صورت مبارزه ملت ایران با استعمار به خود گرفت! اینهمه بی‌توجه به این اصل کلی که مهم‌ترین متحد طبیعی استعمارگران در امر «مقدس» چپاول ملت‌ها همان بنیاد مذهب است.

امروز اگر ضعف‌های تشکیلاتی مذهب شیعه اثنی‌عشری از نظر تاریخی به همان صورت گذشته باقی مانده، و این مذهب باز هم خود را از طرف قدرت‌های فکری، ایدئولوژیک و حتی محافل مخالف و عصیانگر پیوسته مورد تهدید

می‌بیند، حاکمیت استبدادی و سی ساله حوزه‌های علمیه شیعی بر روند مسائل دیگر جایی جهت برخورداری شیعی‌گری از تحولات و جنبش‌های فکری و اجتماعی باقی نگذاشته. این تشکیلات تا آنجا که مربوط به حضور در صحنه سیاست کشور می‌شود، امروز محکوم به مرگ است، و دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند برای این بنیاد پوسیده قرون وسطائی جایگاهی در صحنه سیاست آینده ایران محفوظ نگاه دارد.

این واقعیتی است که بیش از هر کس سیاست‌های جهانی می‌باید قبول کنند، و از آنجا که قبول این مسائل بازتاب‌هایی مالی و اقتصادی و استراتژیک به همراه می‌آورد، شاهد تلاش‌های مذبحخانه کاخ سفید و انگلستان برای دمیدن جان تازه در کالبد مذهب شیعه اثنی‌عشری هستیم. تلاش‌هایی که «انتخابات» اخیر مسلمان‌ها یکی از مهم‌ترین‌شان بود. ولی دیر یا زود این تلاش‌ها نیز به نقطه پایانی خود خواهد رسید؛ و در چنین مقطعی است که جنبش فکری و اجتماعی ملت ایران پای به صحنه تحولات واقعی کشور خواهد گذاشت.